

احاطه علمی انسان کامل از دید صدرا و نسفی

سیدعلی حقی*

سیده سمیه حسینی**

چکیده

نوشتار حاضر کوششی در راستای فهم احاطه علمی انسان کامل از دید صدرا و نسفی است. نگارنده بر این باور است که احاطه علمی انسان کامل، ارتباط مستقیمی با حقیقت علم و تهذیب نفس دارد.

حقیقت علم در نظر صدرا و نسفی نوری از جانب حق تعالی است همچنین هر دو بر این نکته واقفاند که این نور بر اثر سیر و سلوک به دست می آید. بالاترین مرتبه این نور متعلق به انسان کامل است که به همه علوم احاطه دارد. بنا بر نظر نسفی هر چه ریاضت بیشتر شود احاطه علمی انسان بیشتر می گردد و اشیاء را کماهی می تواند ببیند.

صدرا و نسفی، رسیدن به بالاترین مرتبه علوم رافی نفسه دارای ارزش ندانستند بلکه علم رازمانی ارزشمند می دانند که توأم با عمل باشد. انسان کامل نه تنها بر علوم ظاهری بلکه با غیب نیز آشنایی دارد.

او غیب آسمان و زمین را می داند. بنابراین احاطه عملی انسان کامل آن است که وی بر تمامی علوم ظاهری و باطنی آشنایی و به درک حقیقت اشیاء رسد.

کلیدواژه‌ها: انسان کامل، احاطه علمی، صدرا، نسفی.

* دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه فردوسی مشهد، hagheri@ferdowsi.um.ac.ir

** دانشجوی دکتری حکمت متعالیه، واحد بین الملل دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)

somauehoseuni@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۱/۲۱

۱. مقدمه

یکی از شئون و مقام‌های انسان کامل، مقام حجیت و احاطه انسان کامل بر جمیع علوم گذشته و آینده است. علمی که انسان کامل به حقیقت آن می‌رسد، علمی که مصطلح بین دانشمندان علوم گوناگون است نیست. از این رهگذر در گام اول به بحث لغوی پیرامون علم، عقل و معرفت پرداخته در گام بعدی حقیقت علم را از دید صدرا و نسفی مورد بررسی قرار می‌دهیم تا این ادعا را اثبات کنیم که حقیقت این علم نوری است که خدا در قلب هر که بخواهد قرار دهد. سپس به بیان احاطه علمی انسان کامل می‌پردازیم. احاطه درک چیزی به طور کامل است. احاطه علمی انسان کامل پس از سیر و سلوک و تهذیب نفس به دست می‌آید. آدمی هر چه از دنیای مادی فاصله گیرد به حق تعالی نزدیک‌تر و در واقع به خزانه‌ی علم معرفت راه می‌یابد. از این رو وی به باری تعالی اتصال یافته و بسیاری از حقایق ظاهری و غیبی بر او منکشف می‌گردد.

۲. بحث لغوی در تفاوت علم، عقل، معرفت

قبل از پرداختن به بحث ابتدا به بررسی تفاوت‌هایی که بین معرفت، عقل، علم و ادراک از نظر لغوی وجود دارد می‌پردازیم. ادراک وابسته به چیزهای مخصوص درحالی‌که علم این‌گونه نیست. ادراک در مورد درک کلی یا خاص چیزی است درحالی‌که علم عموماً در چیزهای که معدوم و مشخص نیستند بحث نماید. به عبارتی دیگر ادراک وسیله‌ای از وسائل علم است. عقل و علم نیز با همدیگر تفاوت دارند عقل آن آگاهی اولیه است که مانع انسان از ارتکاب به عمل زشت است. بعضی از علماء عقل را به معنای حفظ و نگهداری هم‌معنا کردند یعنی هنگامی که کسی به مرتبه عقل می‌رسد، خیلی بیشتر مواظب اعمال خویش است و خود را از افتادن در وادی قبایح و ارتکاب به اعمال ناپسند حفظ می‌نماید. معرفت در لغت به معنای علم است و حال آنکه بعضی از علمای لغت علم و معرفت را مترادف ولی بعضی نوعی خاص از علم شمردند (دهخدا، ۱۳۳۷، ۷۱۰). بعضی دیگر معرفت را به دانش که از طریق حس به دست می‌آید معنا نمودند. بعضی معرفت و عرفان را از مصدر عرف به معنای سکون و طمأنینه دانستند یعنی این‌که اگر انسان چیزی را نشناسد از آن وحشت دارد و احساس سکون و آرامش درباره آن نمی‌کند. (فارس بن زکریا، ۱۴۰۴، ۲۸۱)

ابن منظور درباره این واژه این‌گونه نوشت:

عرف، العرفان، اعلم و قال ابن سیده و یفصلان بتحدید لا یلیق بهذا المكان عرفه، یعرفه، عرفه

این واژه از ریشه عرف است. وی معرفت را به معنای شناخت دانست و آن را مرادف علم و عرفان شمرد. (ابن منظور، ۱۴۰۸، ۲۳۷)

نکته‌ای که در اینجا حتماً باید آن را مورد توجه قرار داد این است که اکثر لغویان و فلاسفه واژه‌های نظیر علم، شناخت، معرفت، آگاهی و عقل را باهم مترادف دانستند و بین آن‌ها تمایزی قائل نیستند. عقل همان علم و علم همان عقل است هر چند که بعضی عقیده دارند بین معرفت و علم تفاوت وجود دارد. معرفت ادراکی جزئی و علم ادراک کلی است. معرفت در تصورات و علم در تصدیقات است (جمیل صبیان و منوچهر صانعی دره بیدی، ۱۳۶۶، ۵۹۹) و بعضی گفته‌اند معرفت دارای مراتبی است اگر معرفت تمام و کمال باشد مطابق شی معلوم و مترادف با علم است. معرفت کامل خود شامل دو نوع معرفت ۱. معرفت به ذات شی یا شناخت ذات شیء ۲. معرفت عینی است که اگر ناقص باشد محدود به شناخت بعضی جوانب شیء است. (عسکری، ۱۳۶۳، ۲۰۱، ۱۹۱) صدرا در بسیاری از موارد علم و معرفت و ادراک را به یک معنی به کار برد در حالی که در نسفی عقل از مرتبه بالاتری از علم برخوردار است. وی عقل را جوهر و علم را صفت دانست هنگامی که شخص به علم و عقل رسید به کمال خویش رسد. (نسفی، ۱۳۸۸، ۱۲۶)

۳. معنای اصطلاحی علم در دید صدرا و نسفی

ملا صدرا علم را مرتبه‌ای از وجود و بلکه عین وجود دانست از آن جهت که مفهوم وجود بدیهی‌ترین چیزها است. وی علم را به آن جهت که مرتبط با وجود است غیر قابل تعریف شمرد. وی تعریف علم به غیر علم را دوری دانست. علم دارای جنس و فصل نیست از این رو نمی‌توان آن را تعریف نمود. علم حالتی است که هر شخصی چون به نفس خویش مراجعه کند آن را می‌یابد. (ملا صدرا، ۱۹۸۱، ۳۰۵، ۲۸۵). ملا صدرا عقیده داشت اگر علم عبارت از حصول صورت در نزد عاقل باشد ضروری است که ما به ذات خویش علم نداشته باشیم در حالی که ما ذات خود را درمی‌یابیم از سویی آن صورت حاصل نیز باید مساوی با ذات ما باشد که اجتماع مثلین که باطل است به وجود می‌آید پس علم حصول صورت نیست. (صدرا، ۱۹۸۱، ۲۴۵، ۴) علم همچنین اضافه بین عالم و معلوم نیز نیست زیرا

اضافه منوط به حصول دو طرف در آن است. ما در اغلب اوقات اشیائی را تعقل می‌کنیم که وجود خارجی ندارند. از نظر وی علم وجود و نحوی از وجود مجرد از ماده است که عدم نیز در وی راه پیدا نمی‌کند هر چه این علم از عدم پیراسته‌تر باشد علمیت آن زیادتر است. (صدرا، ۱۹۸۱، ۱، ۴۱۶)

از نظر نسفی اولین چیزی که خدای متعال آفرید، عقل است و این عقل همان رسول خدا است. مظهر علم و قدرت انسان عقل اوست. هر چه تهذیب نفس بیشتر شود، علم انسان کامل‌تر می‌شود و اشیاء را کماهی می‌تواند ببیند. وجود یکی بیش نیست و آن نوری است که جان عالم است و عالم ملامال این نور است، و انسان کامل مظهر این نور و در میان موجودات عالم دانای‌تر از وی وجود ندارد. آن چه بامطالعه در سرتاسر آثار نسفی مشاهده می‌شود نشان‌دهنده آن است که وی علم را از سنخ نور دانست. از نظر وی عالم همه پرتوی از نور حقیقی پروردگار که غیر از او وجودی نیست. (نسفی، ۱۳۷۷، ۱۰۶)

با دقت در این مطلب به این نکته رهنمون می‌شویم که احاطه علمی انسان کامل با دو نکته اساسی پیوند می‌خورد. اولین آن‌ها حقیقت علم و دومین تاثیر تهذیب نفس و سیر و سلوک در رسیدن بدین مقام است. از این رو به تفصیل به بیان نظر صدرا و نسفی در رابطه با حقیقت علم و راه رسیدن به این حقیقت که سیر و سلوک است پرداخته و ارتباط آن را با احاطه علمی انسان کامل روشن خواهیم ساخت.

۴. علم حقیقی از نظر صدرا

یکی از مقام‌های انسان کامل مقام علم است. در روایتی از پیامبر (ص) است که خداوند ولی جاهل نگرفت. آن که بدون داشتن علم به عمل پردازد فسادگریش از اصلاح بیشتر است. بنابراین کسی را که خدا به مقام خلافت منصوب می‌نماید باید به معارف و علوم الهی آشنا باشد. در این میان عده‌ای عقیده دارند که علوم موانع در راه وصول هستند که این نتیجه خبث فطرت آن‌ها است. این‌ها بدون ریاضت و همت می‌خواهند به علوم حقیقی دست یابند در حالی که علم صفت سرور پیامبران، برترین عمل اولیا خدا، میوه‌ی مجاهدت تقواییان و نتیجه ریاضت‌های عباد است و جهل و گمراهی سبب دوری از خداوند متعال است. چه بسا مصائب و مشکلاتی که در اثر نادانی انسان به وی رسد. این جهل و نادانی هنگامی که با اصرار به ریاضت‌طلبی همراه شود دارنده‌ی آن را در زمره شیاطین قرار دهد. بنابراین بزرگ‌ترین بیماری نفوس نادانی است که زندگی را سخت به خطر اندازد.

صدرا علم حقیقی را نور دانست. از نظر وی آدم به سبب ترقی در علم و عمل و فنا می‌تواند از درجه پایین تا به مقام ملائکه مقرب عروج نماید و ممکن است در نتیجه پیروی نفس به نازل‌ترین درجه برسد و با شیاطین و وحوش محشور گردد. این دقیقاً معنی همان آیه قرآن است که کسی که در راه خداوند گام بردارد خداوند وی را هدایت می‌نماید و راه‌های رسیدن به او را در مقابلش گشاید. چه بسا در اطراف خود افرادی را می‌بینیم که در نتیجه علم و عمل به مقاماتی رسیدند که بدون علم هرگز حتی تصور رسیدن به آن مقامات را نمی‌کردند.

بنا بر نظر وی با استفاده از نور علم و عمل، می‌توان از مجالس ظلمانی رها شد. بدیهی است که تقارن علم و عمل در دیدگاه وی بسیار مهم است. اگر کسی علم زیاد داشته باشد ولی عملی همراه علمش نباشد یا کسی دست‌به‌کاری بزند بدون آن‌که علم بدان داشته باشد هر دو با شکست مواجه می‌شوند. وی میان دو علم مکاشفات (علم الهی) و علم معاملات، علم الهی را موجب نزدیکی به حق تعالی دانست. از آنجاکه مقصود اصلی و کمال حقیقی رسیدن به پروردگار و نزدیکی به او است آشکار است که با علم مکاشفات می‌توان به قرب حق دست‌یافت که البته برای رسیدن به این علم باید در ظاهر و باطن خویش تصفیه و تهذیب انجام دهیم تا بتوانیم به علوم حقیقی دست پیدا کنیم. (ملاصدرا، ۱۳۷۶، ۱۵۴)

مراد ملاصدرا از نور چیزی است که در ذات خویش ظاهر و ظاهر کننده غیر خودش است از این رو برابر با وجود بلکه نفس وجود است. واجب‌الوجود نورالانوار است که نور وی نامتناهی است و به وسیله نور او بقیه موجودات شناخته می‌شود حتی اجسام کثیف هم خالی از این نور نیستند ولی این نور در آن‌ها با ظلمات اعدام آمیزش دارد. این نور اقسامی دارد که در شدت و ضعف با همدیگر اختلاف دارد.

۱. نور واجب

۲. نور عقل

۳. نور نفس

۴. نور حسی (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۴، ۸۹، ۹۰)

صدرا در بسیاری از آثار خویش به این نور اشاره نمود. وی زمانی که بر سر فهم مسئله‌ای به مشکلی برمی‌خورد به کتاب خدا (قرآن) رجوع کرده و در آیات آن تدبیر می‌کند. من جمله وی زمانی که در مسئله معاد دچار مشکل شد، اعتراف نمود که خدا با نور خودش وی را هدایت و به درک اسرار آخرت راهنمایی کرد. بنا بر نظر وی درک اسرار

معاد جز با نور نبوت امکان پذیر نیست. وی انسان را از آن رو که این نور را از خداوند دریافت نمود شایسته خلافت دانست. آن امانت که خداوند بر آسمان و زمین و کوه‌ها عرضه نمود و همه از پذیرش آن خودداری کردند قبول فیض الهی بدون واسطه بود. در حدیث اشاره شده است که خداوند خلق را در ظلمت آفرید، سپس به آن‌ها از نور خودش افاضه نمود و هر کس که این نور به او رسید و آن را دریافت نمود هدایت یافت. و هر کس این نور به وی رسید آماده دریافت فیض الهی بدون واسطه شد. و از میان تمام مخلوقات، انسان کامل شایسته دریافت این نور گردید. (ملاصدرا، ۱۳۰۲، ۲۸۹، ۲۹۰).

۵. علم حقیقی از نظر نسفی

آدم و حیوان در سه روح نباتی، حیوانی و نفسانی شریک هستند ولی آنچه باعث شد انسان از دیگر حیوانات ممتاز شود نفس ناطقه و نطق است که به آن عقل گویند. این عقل دومرتبه دارد. اول عقل معاش که پادشاه روی زمین و به ساخت و ساز مشغول شد و بر روی زمین آب را جاری ساخت. ولی مرتبه دوم نوری است که خداوند در قلب شخص قرار دهد تا به وسیله آن حق را از باطل جدا سازد. لازمه رسیدن به این عقل آن است که انسان از مرتبه حیوانی و بهایم و ملائکه درگذرد و به مرتبه انسانی برسد و استعداد آن را حاصل نماید. نسفی در این عقیده پیرو ابن عربی است چنان چه از قول او نقل می‌کند که تسویه عبارت از استعداد و نفخ روح عبارت از قبول روح است که این بر دومرتبه مبتنی است:

۱. به مرتبه انسانی برسیم

۲. استعداد رسیدن به این مرتبه را حاصل نمائیم.

«هنگامی که انسان به این نور رسد جاوید گردد و اگر سعی و کوشش کنی به نور خاص حق دست پیدا می‌کنی. همچنان که پیامبر اکرم می‌فرمایند: من به این نور رسیدم و به این نور خاص زنده‌ام.» (نسفی، ۶۵، ۱۳۵۱، ۶۲)

حقیقت این نور در دل کسانی که در سیر و سلوک به سوی خداوند هستند پیدا می‌شود هنگامی که در اثر تهذیب نفس و ریاضت سالک پاک و مطهر گشت دل وی عرش خدا و حقیقت نور حق بر این دل تجلی می‌کند در این هنگام وی به کمالی که شایسته است رسد و انسان کامل گردد. وی از قول خواص اهل شریعت می‌گوید که خدا نور است، البته نور خدا نور مطلق است از جهت آن که نور ظاهر مظهر خدای متعال است.

انوار شش مرتبه دارند که عبارت‌اند از:

۱. نور چراغ
۲. نور آفتاب
۳. روح حیوانی که به‌غایت ضعیف است.
۴. روح انسانی که مدرک معقولات است اما ادراک وی از خود او نیست.
۵. نور عقل که نور وی هم ضعیف است
۶. نور خداوند متعال است که منبع تمام انوار و همه اشیاء به نسبتی که به آن نزدیک یا دور می‌شوند در نور یا ظلمت می‌باشند. (نسفی، ۱۳۸۸، ۱۵۲، ۱۵۴)

از نظر نسفی اولین چیزی که خداوند آفرید، عقل است. هنگامی که انسان به مرتبه عقل رسید و به نور روح اضافی زنده شد، به علم می‌رسد. به نظر می‌رسد نزد نسفی عقل از مرتبه بالاتری از علم برخوردار است. وی عقل را جوهر و علم را صفت وی دانست. هنگامی که شخصی به عقل و علم رسید به آن نور خاص می‌رسد. هر چه که در عالم وجود دارد مرکب از این نور و نقطه مقابلش ظلمت است. آسمان، ستاره و حیوان هرکدام در این عالم در پی مأموریتی هستند و خداوند بلندمرتبه هیچ‌چیز را بی‌هدف خلق ننمود اما در آن‌ها نور و ظلمت مخلوط ما باید آن‌ها را از همدیگر جدا نماییم. جدا کردن این نور از ظلمت جز در کسی که نور خود را بشناسد امکان ندارد که صاحب این مقام انسان کامل است (نسفی، ۱۳۵۱، ۷۲). نسفی عقیده داشت انسان اگر بخواهد گرفتار شرک نشود باید به این نور برسد. وی استاد خویش شیخ سعدالدین حموی را واصل بدین نور دانست. این نور نوری نامحدود و نامتناهی همچون دریای که انتهای ندارد بالا و پایین و چپ و راست نداشت. حموی در شدت این نور آن‌چنان گرفتار شد که خواب و خوراک از او گرفته شد تا این که شخصی گفت برو از خرمن گاه کسی مستی گاه بدون اجازه بردار رفت و برداشت و دیگر این نور را ندید. (نسفی، ۱۳۸۸، ۱۰۷) و (همو، ۱۳۶۳، ۷۴) کسی که به این نور می‌رسد ویژگی‌های دارد که عبارتند از ۱. با همه مردم در صلح است. ۲. به همه با نظر شفقت و رحمت نگاه می‌کند. ۳. به همه مردم کمک می‌کند و هیچ‌کس را گمراه نمی‌داند و همه مردم را سالکان به‌سوی حق می‌داند.

با دقت در مطلب بالا به این نتیجه رسیدیم که صدرا و نسفی در باره حقیقت علم که نوراست نظرات هماهنگ بیان داشتند و این نتیجه تفکرات عرفانی است که در هر دو وجود دارد.

۶. تأثیر سیر و سلوک در احاطه علمی انسان کامل از نظر صدرا

میزان برتری هر علمی بر علم دیگر به اندازه توانایی وی در اصلاح نفس است. از این رو معرفت خدای تعالی و قرب به او بهترین علوم و هر علمی به مقداری که انسان را به معرفت الله نزدیک کند دارای فضیلت است. خدای حقیقت تمام حقائق و اصل موجودات و در نتیجه علم به او لذیذترین علوم است. (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ۳۸، ۴۵)

هیچ کدام از موجودات که در عالم هستند از نور خدا بی بهره نیستند ولی علت آن که آن‌ها این مسئله را درک نمی‌کنند حجاب‌هایی است که وجود دارد. این حجاب‌ها عبارت از جهل، شهوت و غضب و... است. اگر کسی از این حجاب‌ها رهایی پیدا کند و چشم و گوش باطن خویش را بگشاید قلبش سرشار از نور معرفت و هدایت پروردگار، و به عالم غیب متصل گشته به معرفت آفاق و انفس دست پیدا کند و تمام عالم مسخر او گردند. این تسخیر دو نوع ۱. تسخیر حقیقی ۲. تسخیر غیر حقیقی است. تسخیر حقیقی عبارت از تسخیر معانی عقلی الهی توسط خدا که این تسخیر فقط برای انسان کامل و اولیای است که به وصال خدا رسیده باشند. تسخیر غیر حقیقی بر سه قسم است:

۱. تسخیر و صغی عرضی، همانند این که خداوند زمین را مسخر نموده تا انسان بر روی آن کشت و زرع کند و هر چه روی زمین است در تسخیر انسان است.

۲. تسخیر طبیعی که مسخر کردن همه قوای نباتی برای انسان برای تغذیه، تولید، هضم و دفع است.

۳. تسخیر نفسانی این تسخیر شامل اعضاء و حواس ظاهری و قوی و مشاعر وی که همه مسخر روح انسان هستند می باشد که آن‌ها به حسب فطرتشان مجبور به اطاعت از وی هستند لذا وی هنگامی که به چشم بگوید باز شو باز می شود و هنگامی که به پا بگوید حرکت کن حرکت می کند.

ملاصدرا پس از تقسیم سعادت به سعادت علمی و سعادت بدنی سعادت عقلی را در ادراک وجودات مجرد عقلی و نیل به هویات عینی و شهود آن‌ها دانست و سعادت حسی را به وسیله مشاهده و نیل به مشتهیات قابل حصول می‌داند. بنابراین بین سعادت و علم رابطه دوسویه برقرار است بدین منظور هر که به حقیقت علم دست پیدا کند به سعادت حقیقی و علمی دست می‌یابد. وی موانعی را برای دستیابی به این سعادت معرفی می‌کند.

۱. نقصان جوهر نفس و بالقوه بودن آن که سبب می‌شود تا صور علمی و عقلی در نفس تجلی نیافته و کمال و سعادت حاصل از آن برای نفس قابل دستیابی نباشند.

۲. تیرگی و کدورت نفس که در اثر ارتکاب گناهان و شهوات به وجود می‌آید مانع از ظهور و تجلی حق در انسان شود. بدیهی است نور علم بر قلبی که در اثر گناه تیره‌وتار گشته نمی‌تابد.

۳. عدول از عالم حقایق و توجه و التفات به مصالح زندگی مادی و انصراف از اهتمام به طاعت و عبادت نیز سبب عدم تابش انوار الهی بر آدمی می‌شود که در نتیجه آن صور علمی و عقلی در او حاصل نگشته و در نتیجه سعادت برای او میسر نمی‌شود.

۴. وجود حجاب‌های نورانی و ظلمانی و تقلید و تعصبات بی‌جا از بزرگ‌ترین موانع سعادت انسان محسوب است

۵. جهل به طریق وصول عدم انتقال از صورتی به صورت دیگر که به واسطه آن مطلوب حقیقی و مقصود اصلی، یعنی خداوند نائل گردد. در حقیقت آن چه مانع حقیقی رسیدن به علم حقیقی و سعادت است وابستگی به بدن مادی، حواس بدنی می‌باشد. و این امر حاصل نمی‌گردد مگر این‌که شخص بر وسوسه‌های شیطان پیروز شده، و به ایمان یقینی دست پیدا کند. در این هنگام حجاب‌ها کنار زده شده وی به درک علم حقیقی و انوار ملکوتی نائل می‌شود. (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ۲۵۴)

اگر انسان، به این مقام و مشاهده انوار ملکوتی دست یابد، مطلع بر قضا و قدر و شاهد قلم و لوح الهی می‌گردد و از این رو همه عالم نزد او حاضر می‌گردد و انسان کامل مصداق واقعی این مقام است.

علم به غیب، نزد انسان کامل است، صدرا در تفسیر *إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ* (بقره، ۳۳) بیان داشت منظور از غیب آسمان‌ها و زمین، حقیقت انسان کامل است، غایت وجود اکوان و ثمره درخت افلاک و برگزیده عالم انسان کامل است که نزدیک‌تر از فرشتگان به حضرت حق است چون وی غایت همه موجودات است از این رو باید به مراتب پایین‌تر از خود نیز علم داشته باشد. از این رو علم به غیب و نهان و باطن همه چیز نزد او و او غایت آسمان و زمین است. (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ۲، ۳۶۶، ۳۶۵).

۷. تأثیر سیر و سلوک در احاطه علمی انسان کامل از نظر نسفی

از نظر نسفی رسیدن به مقام تفکر در اثر کثرت ذکر است. تا شخص به مرتبه چهارم در ذکر نرسد از فکر بی‌بهره و بی‌نصیب است. از این رو ما به بیان این چهار طبقه می‌پردازیم.

۱. طبقه اول از اهل ذکر کسانی هستند که به زبان به ذکر مشغولند ولی در دل از آن غافل اند. بسیاری از مردم در وقت نماز این چنین هستند که به ظاهر اذکار نماز را ادا می کنند ولی در حقیقت ایشان دلشان در بازار و به خرید و فروش مشغولند. اگرچه این ذکر خیلی ضعیف است ولی بی فایده نیست از جهت آن که زمانی که چنین شخصی مشغول ذکر است کار بیهوده و عبث انجام نمی دهد.

۲. طبقه دوم از اهل ذکر کسانی هستند که زبان ذکر می گویند و سعی می کنند با زحمت بسیار دل را نیز حاضر سازند همچون صالحان در وقت نماز که خیلی دقت می کنند که متوجه باشند حواس آنها جمع نماز باشد ولی بعضی اوقات حواس پرت می شود.

۳. طبقه سوم آنهایی هستند که هم در زبان و هم در دل ذکر می گویند و دل با این ذکر آرام و قرار می گیرد برعکس مرتبه قبل که به تکلف دل را حاضر می کردند در این مرتبه دل را به تکلف به کاری دیگر مشغول می کنند. از ذاکران عده بسیار کمی به این مقام می رسند و کسی که به این مقام می رسد باید بسیار خدا را شاکر باشد.

۴. در این مرتبه مذکور بر دل مستولی است و تفاوت بسیار است که همگی دل دوست باشد یا ذکر دوست باشد و این معنای این سخن است: لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ - مرا با خدا وقتی ست که هیچ ملک مقرب و یا پیغمبر فرستاده در آن با من نمی گنجد و این نتیجه دوست داشتن زیاد که عشق نام دارد می باشد. هنگامی که این مراتب پشت سر گذاشته شود و سالک به طبقه چهارم و مقام فکر رسد نور فکر بر ذکر غلبه پیدا کند. (نسفی، ۱۳۵۱، ۱۰۹)

نسفی کمال انسان را در عقل، علم، عمل و اخلاص دانست و عقیده دارد آدمیان به یکی از این چهار چیز بر یکدیگر برتری یابند. وی عقیده دارد اگرچه انسان کامل باشد، خیلی چیزها را نمی داند، مثلاً انسان کامل نمی داند که ساعتی دیگر حال او چگونه خواهد بود؟ یا فرزندی که در شکم مادر است دختر یا پسر است. عدد ریگهای بیابان چند تا است. قطرات باران و برگ درختان چقدر است و اگر کسی هم جواب این سؤالات را بداند از راه نجوم، الهام، و خواب ظنی و اجمالی می داند و به طریق تحقیقی و تفصیلی نمی داند. (نسفی، ۱۳۹۱، ۲۳۲، ۲۰۲). البته لازم به ذکر است علم نداشتن به چیزهای عادی زیانی به مقام علمی ایشان وارد نمی کند. اگر حضور چنین علمی ضروری می بود نمی بایست انبیاء به گرفتاری های ایام حیاتشان دچار می شدند. ناآگاهی یعقوب (ع) از یوسف در جاه، اعتراض موسی به خضر گرفتاری های پیامبر نمونه های از این موارد است

(شکریان، ۱۳۸۶، ۱۳۵) با این حال نسفی این را رد نمی‌کند که هر کس به تناسب معرفت خویش از خدا آگاهی می‌یابد. هیچ چیز بر انسان کامل از آن رو که وی به خدا شناخت او رسیده پوشیده نیست از این رو وی اشیاء و تمامت جواهر اشیاء را همان گونه که هستند می‌بیند (نسفی، ۱۳۵۱، ۱۶) به نظر می‌رسد که مطالب وی در اینجا کمی دچار تناقض گردید. این تناقض در پاره‌ای از مسائل دیگر نیز مشهود است که بی‌ارتباط به زمان نسفی و ترس وی از اعلام نظرات شخصی اش نیست.

بنا بر نظر نسفی هر چیزی علامتی دارد. شخصی که علم به چیزی دارد در عمل باید آن را نشان دهد. عمل اهل معرفت از نظر وی ترک دنیا است. ترک مال و جاه که از نظر وی دو بت بزرگ هستند. هر که از مال دنیا روی گرداند و دوستی دنیا را از دل بیرون کرد به معرفت خدای متعال دست پیدا می‌کند. نسفی همچنین عقیده داشت که ظاهر در باطن اثر دارد. هنگامی که در اثر ریاضت ظاهر درست شود باطن هم اصلاح می‌شود. باطن در میان دو عالم قرار گرفت یک طرف عالم شهادت و طرف دیگر عالم غیب که عالم فرشتگان مقرب است. باطن از طرف بدن دچار زحمت است و مادامی که از بند شهوت و لذت‌های دنیایی رها نگردد نمی‌تواند از عالم غیب به اکتساب علوم و اقتباس انوار پردازد. (نسفی ۱۳۷۷، ۱۴۰)

وی همانند صدرا تقلید را یکی دیگر از موانع رسیدن به معرفت حقیقی دانست. همچنین وی از دیدگاه اهل وحدت می‌گوید خودبین خداین نشود. بنابراین سخن می‌توان گفت انسان تا پا بر روی خویش و بر نفس خویش نگذارد به معرفت حقیقی و شناخت پروردگار دست پیدا نمی‌کند. کامل‌ترین و شبیه‌ترین علوم به علم حضرت حق حاصل نمی‌شود جز برای کسی که ذات او از هر صفت و نقش خالی گردد دو در مرکز نقطه عظیمی قرار گیرد که جامع جمیع مراتب وجودت و اعتدال حقیقی محیط بر اعتدالت معنوی و روحانی و مثالی و حسی و توابع آن از کمالات نسبی و درجات است. (قو نوی، ۱۳۷۵، نفعه ۲۶)

علامه حسن‌زاده آملی در ذیل این سخن بیان داشت:

«به کمک این مطلب عالی بلند می‌توانی اسراری از علم انسان را بفهمی و نیز بدانی آنچه که در روایات وارد شده که نفوس کامله هرگاه بخواهند بدانند می‌دانند پس به شایستگی در این معنا تدبر کن» (حسن‌زاده آملی ۱۳۷۹، ۴۰۰) چنان چه حضرت علی در

خطبه ۱۵۷ نهج البلاغه می فرمایند به خدا قسم اگر بخواهم هر یک از شما را از سرگذشت و سرنوشتتان مطلع سازم می توانم.

۸. مراتب مردم در معرفت خداوند از نظر ملاصدرا

ملاصدرا نیز در بحث مراتب مردم در بیان معرفت به حق به سه مرتبه ۱. مرتبه خیال ۲. شهود حقائق عقلی ۳. فنای در حق اشاره نمود. توضیح آن که مردم دارای سه قوه حس، خیال و عقل می باشند. نفس تا زمانی که در مرتبه جسمانی قرار گرفته است تمام کارهای خویش را به وسیله این قوه انجام می دهد. نخستین مرتبه از معرفت نفس مرتبه عالم خیال است که در این مرحله انسان با چشم خیالی خویش حقائق را مشاهده کند که از حواس ظاهری پنهان است. مرتبه دوم معرفت نفس شهود سالک به حقائق عقلی است. مرتبه سوم معرفت نفس، فناء فی الله است در این مرتبه او خود و خواسته های خویش را نمی بیند و تنها در ذات خداوند باقی و فانی گردد. او در این مرحله همه چیز را عین الربط به حق تعالی داند.

معرفت به حق تعالی شامل سه مرتبه ذات، صفات و افعال است. در مرتبه ذات به خاطر شدت وجود نور حق ما قادر به شناخت نیستیم و آن محال است. رسول خدا در حدیثی می فرمایند: در نعمت های خدا فکر کنید ولی در ذات خدا فکر نکنید. در مرتبه صفات حق تعالی، غیر از راسخان در علم کسی نمی تواند به شناخت دست پیدا کند. اما در افعال حق می توان تفکر کرد. تفکر در آفرینش موجودات یکی از این موارد است که بسیار به آن سفارش شده است. (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ۲۴۸)

نسفی و صدرا در بحث مراتب علماء هر دو بر این عقیده اند که بالاتر از مقام نبوت و پیامبر، مرتبه ای نیست. (نسفی، ۱۳۸۸، ۲۴۸) و (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ۱۲۲)

در بالاترین مرتبه این نور انسان کامل قرار دارد که می تواند نور را از ظلمت جدا سازد. (نسفی، ۱۳۸۸، ۹۱) نکته ای که توجه به آن در اینجا ضروری به نظر می رسد آن است این همه ریاضت و مجاهدات و آداب بی شمار که در راه تصوف وجود دارد به خاطر آن است که سالک شایسته صحبت فرد دانا گردد. اگر سالک یک روزه بلکه یک ساعت به صحبت رسد و شایسته صحبت دانا گردد بهتر از آن است که صدسال بلکه هزار سال به ریاضت و مجاهدت مشغول شود. همچنان که در حدیثی مشهور است که تفکر ساعة افضل من عبادة سبعین سنة، "ساعتی اندیشیدن برتر از هفتادسال عبادت است. حجاب عبارت است از هر

چیزی که مانع راه سالک برای رسیدن به حق گردد چه بسا که نماز و روزه بسیار هم مانع راه سالک باشد. بنابراین آدمی نوری در درون دارد که نور عقل و نوری در بیرون دارد که نور انسان دانا است و این دو بدون یکدیگر ممکن نیست. برای نفس انسان در حالت مختلف وجودی است که لازمه وصول به این درجه حرکت جوهری است. نفس انسانی در هر مرتبه‌ای از کمال جوهری واقع شود دربرگیرنده تمام مراتب قبلی است.

۹. مراتب مردم در معرفت خداوند از نظر نسفی

از دیدگاه نسفی مردم در معرفت خداوند تفاوت دارند. وی به بیان سه گروه اهل تقلید، اهل استدلال و اهل کشف پرداخت. از دیدگاه اهل تقلید یا عوام عالم آفریدگاری دارد که دانا و توانا حی و مرید است. آن‌ها به زبان به وجود خدا اقرار و به دل نیز هستی خداوند را تصدیق نمایند اما اعتقاد ایشان از طریق حس و سمع به وجود آمده است. مطالب را شنیدند و قبول کردند. این گروه در درجه ایمان هستند هرچند خیلی از حقائق را خودشان به نور کشف یا برهان ندیدند. گروه دوم اهل استدلال و این طایفه خواص نامیده می‌شوند. این گروه نیز در زبان و دل وجود خداوند را تصدیق می‌کنند متهی فرقی که با گروه قبلی دارند این است که آن‌ها با دلایل عقلی و نور عقل، خدا و یگانگی او را تصدیق می‌کنند. آن‌ها به‌طور یقینی می‌دانند که علم و ارادت و قدرت خدا همه اشیاء را دربرمی‌گیرد و تمام موجودات مسخر اویند. در این مقام آن‌ها به یقین می‌دانند که خزائن همه علوم نزد خدا است و او به هر که بخواهد بی‌حساب و بی‌علت می‌دهد. بنابراین توکل به‌جای حرص و رضا و تسلیم به‌جای سعی و کوشش بسیار قرار می‌گیرد غم معاش و اندوه برای روزی پایان می‌پذیرد. (نسفی، ۱۳۸۸، ۱۰۲)

گروه سوم اهل کشف هستند که به این طایفه خاص الخاص نیز می‌گویند. آن‌ها به زبان و دل معترف به وجود خداوند بلندمرتبه هستند که اعتقاد خویش را از طریق کشف و عیان بدست می‌آورند.

این گروه از تمامی حجاب‌ها گذشته به لقای خداوند و علم یقین و عین یقین رسیدند. این طایفه اهل وحدت هستند که غیر از خدا هیچ چیزی نمی‌بینند. به نظر می‌رسد نسفی عقاید این گروه را بیشتر می‌پسندد و خود در زمره اهل وحدت است. البته اهل وحدت خود به دو گروه اصحاب نار و اصحاب نور تقسیم می‌شوند. اصحاب نور از آن روبه این نام مشهورند که می‌دانند هر که به وصال خدا دست یابد همیشه باقی خواهد بود

و اصحاب نار بر این باورند که هر که به وصال حق دست می‌یابد تمام خیال‌ها و توهمات او نیست و نابود می‌گردد حتی خودش هم از میان می‌رود و این صفت آتش است که به هر چیز می‌رسد نابود می‌کند. نسفی وحدت را مقصود سالکان و روندگان دانست.

اهل وحدت که همان اهل کشف هستند می‌گویند وجود یکی بیش نیست که البته آن ظاهر و باطنی دارد. باطن این وجود نور است این نور جان عالم و حیات و علم و ارادت و قدرت موجودات از این نور است. وی شخصی را که به این نور رسید دارای علاماتی دانست که با خلق خداوند در صلح است و از او به همه کس راحتی و آرامش رسد. (نسفی، ۱۳۸۸، ۱۰۷، ۱۰۲) در عالم چه بسا ما افراد دانای زیادی داشته باشیم که در علوم مختلف سرآمد هستند ولی آن‌که دل عالم است انسان کامل است. او از تمام افراد و موجودات عالم خبر دارد و در ملک و ملکوت و جبروت چیزی نیست که از پوشیده باشد. وی اشیاء را کماهی و حکمت اشیاء را کماهی دانند. نسفی انسان کامل را دارای علم و اخلاق تمام می‌داند ولی عقیده دارد که قدرت ندارد و با نامرادی زندگی می‌کند.

«ای درویش! وقت باشد که انسان کامل صاحب قدرت باشد و حاکم پادشاه گردد اما پیداست که قدرت آدمی چند بود وجودی به حقیقت نگاه می‌کنی عجزش بیش از قدرت باشد و نامرادیش بیش از مراد بود. انبیاء و اولیاء و مملوک بسیار چیزها می‌خواستند که باشد و نمی‌بود و بسیار چیزها می‌خواستند که باشد و می‌بود.» (نسفی، ۱۳۸۸، ۳۱۰)

پیداست، منظور نسفی از این‌که انسان کامل قدرت ندارد قدرت دنیایی است.

با دقت در مطالب بالا به این نکته رسیدیم که انسان کاملی که به این مرتبه رسید هیچ چیز در عالم حس و عقل از او پوشیده نیست و علم به اسرار ملک ملکوت و جبروت دارد. احاطه بر جمیع این عوالم پیدا می‌کند. وی علم به اسماء الهی و صفات و افعال الهی داشته و خداوند کل اسماء را در وجود وی به ودیعت نهاد از این‌رو خلیفه خدا در روی زمین شد. به عبارتی دیگر می‌توان گفت مقام علمی و حجیت وی، او را شایسته عنوان خلیفه‌اللهی نمود در بالاترین این مراتب پیامبر اکرم (ص) قرار دارد که قرآن کریم درباره احاطه انسان کامل بر جهان امکان خطاب به رسول خویش می‌فرماید:

در قیامت ما از هر امتی شاهدهی می‌آوریم که شاهد اعمال، عقاید و اخلاق آن‌ها باشد و تو را به عنوان شاهد کل، شاهد بر انبیاء و امت‌هایشان می‌آوریم. پس پیامبر اکرم (ص) با علم خویش، که آن را از حضرت حق دریافت نموده است بر همه جزئیاتی که در جهان امکان و در حیطه انسانیت می‌گذرد شهادت می‌دهد. او همه مراتب علم را دارد چون بر

صورت حق آفریده شده است از این رو باید شباهتی با مبدأ و خالق خویش داشته باشد. بعد از این وی مقام به اولیاء و علمای خواهد رسید که العلماء ورثه الانبیاء و این تفسیر همان سخن است که چه بسا کسی به مقام انبیاء و اولیاء نرسد ولی انبیاء و اولیاء بر وی غبطه خورند. (نسفی، ۱۳۵۱، ۲۳، ۲۲)

۱۰. نتیجه گیری

احاطه علمی انسان کامل بر جمیع آنچه در عالم است و آنچه حتی در غیب است حقیقتی بسیار روشن است که صدرا به عنوان یک حکیم متأله و نسفی به عنوان نماینده مکتب عرفان به آن اشاره نمودند. این حقیقت که ارتباط مستقیمی با سیرو سلوک و ریاضت دارد پس از اتصال به منبع فیض الهی و حقیقت علم که نوری از جانب حق است، قابل دست یابی است. تقارن علم و عمل مؤید این مطلب است که هر دو بدان اشاره نمودند که علم بدون عمل انسان را به جایی نمی‌رساند و علم آن گاه ارزشمند است که شخص در عمل بدان پای بند باشد. صدرا و نسفی پس از سیر دو مسیر که یکی عرفانی و دیگری عقلی است به حقیقت مشترک دست یافتند که احاطه علمی انسان کامل بر جمیع حقایق است. انسان کاملی که بدین مرتبه رسید هیچ چیز در عالم حس و عقل از او پوشیده نیست و علم به اسرار ملک، ملکوت و جبروت دارد و احاطه بر جمیع این عوالم پیدا می‌کند. وی علم به اسماء و صفات و افعال الهی داشته و خداوند کل اسماء را در وجود وی به ودیعت نهاد از این رو خلیفه خدا در روی زمین گشت. به عبارتی دیگر می‌توان گفت مقام علمی و حجیت وی، او را شایسته عنوان خلیفه الهی نمود.

کتاب نامه

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق، ج ۹.
۲. حسن زاده آملی، حسن، *شرح عیون در شرح عیون مسائل نفس*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
۳. جمیل صبیبا و منوچهر صانعی دره بیدی، *فرهنگ نامه فلسفی*، تهران، حکمت، ۱۳۶۶.
۴. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، تهران، سیروس، ۱۳۳۷.
۵. شهیدی، سید جعفر، *نهج البلاغه*، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم، ۱۳۷۵.
۶. فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغه، بی جا، مکتب الاعلام اسلامی، ۱۴۰۴، ج ۴.

۳۴ احاطة علمی انسان کامل از دید صدرا و نسفی

۷. قونوی، محمدبن اسحاق، تصحیح محد خواجهی، تهران، مولی، ۱۳۷۵.
۸. عسکری، ابو هلال، فروق فی اللغة، ترجمه و تصحیح ابو هلال عسکری مشهد، امور فرهنگی آستان قدس رضوی، مهر ۱۳۶۳.
۹. ملاصدرا، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی ج ۳، ج ۱، ۱۹۸۱
۱۰. ملاصدرا، کسر الاضنام الجاهلیه، مقدمه و تصحیح دکتر جهانگیری، تهران، بنیاد حکمت صدرا، ۱۳۸۱.
۱۱. صدرا، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، مشهد، مرکز الجامعی للنشر، ۱۳۶۰.
۱۲. صدرا، رساله سه اصل، تصحیح و مقدمه محمد خواجهی، تهران مولی، ۱۳۷۶.
۱۳. صدرا، مجموعه الرسائل التسعه، بی نا، تهران، ۱۳۰۲.
۱۴. صدرا، تفسیر القرآن الکریم، مقدمه محمد خواجهی، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۶۶.
۱۵. صدرا، مفاتیح الغیب، مقدمه و تصحیح خواجهی، مؤسسه تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳.
۱۶. نسفی، بیان التنزیل، تصحیح و تعلیق سید علی اصغر میر باقری فرد، تهران، سخن، ۱۳۹۱.
۱۷. نسفی، انسان کامل، با تصحیح و مقدمه ماریژان موله، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۸.
۱۸. نسفی، مقصد اقصی، ضمیمه اشعه اللمحات جامی، به کوشش حامد ربانی، تهران، کتابخانه علمیة حامدی، ۱۳۵۱.
۱۹. نسفی، زیده الحقایق، تصحیح و تنظیم ناصری حق وردی، طهور، تهران، ۱۳۶۳.
۲۰. نسفی، کشف الحقایق، به اهتمام و تعلیق احمد مهدوی دامغانی، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۹۲.